دریچه

اتحادیه اروپا و رویاهای بر باد رفته

اردشیر زارعی قنواتی

■ اتحادیه اروپایی به لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سال‌های اخیر به واسطه تناقضات درونی و رقابت‌های بیرونی در سراشیب افول و از دست دادن موقعیت خود قرار گرفته است. دوران شکوه این اتحادیه بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی تا آستانه هزاره سوم، دیگر به تاریخ پیوسته است و گسترش یا تعمیق بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مهم‌تر از همه، «بحران هویت» به صورت امواج سهمگینی که یک سر آن در سواحل قدرت‌های نوظهور و سر دیگر آن در سواحل قاره سبز است، هم‌اینک اتحادیه اروپایی را در هم می‌نوردد. همواره از اتحادیه اروپایی به عنوان یک «همگرایی منطقه‌ای» یاد می‌شد و عوامل شکل‌دهنده این هویت چندضلعی حداقل تا قبل از گسترش این اتحادیه در پیش از پایان جنگ سرد، به نوعی هویدا و قابل اثبات بود. هر چند که فروپاشی بلوک شرق تا حدودی یک پیروزی تاریخی برای لیبرال دموکراسی و نماد بارز آن اتحادیه اروپایی تلقی می‌شد، اما این تنها یک روی سکه چرخان در هوا بود. ورود اعضای جدید شرقی به اتحادیه اروپایی نه تنها موازنه‌های سیاسی در این حوزه را بر هم زد بلکه به لحاظ اقتصادی و اجتماعی نیز یک دوگانگی و عدم تجانس را موجب شد که با روح و مفهوم ذاتی همگرایی منطقه در تضاد بود. همین تضاد مفهومی و ذاتی که زیر تاثیر بلندپروازی‌های ژئوپلتیک و رسوبات تفکر دوران جنگ سرد بروز و ظهور یافت، زنگ خطری بود که رهبران اتحادیه به موقع صدای آن را نشنیده و امروز ناچارند به تبعات مخرب و سنگین آن باید گردن نهند. از آن دورانی که مباحث قانون اساسی واحد، ارتش واحد، پول واحد (یورو)، پارلمان واحد و مرزهای واحد (قانون شینگن) مطرح شد تا امروز که تمام این مولفه‌ها به نوعی زیر سوال رفته‌اند، مدت زیادی نمی‌گذرد اما برای اتحادیه اروپایی به بهای پایان تاریخ یک هویت مشترک بوده است. در شرایط جدید با توجه به سیاست‌های نوین درون اتحادیه و همچنین توافقات دوجانبه بین قدرت‌های بزرگ که نشان‌دهنده اختلاف ماهوی و شکلی بین اعضای اتحادیه اروپایی بر سر مباحث اساسی است، تعریف یک «قطب‌گرایی منطقه‌ای» در عدم تجانس ساختاری برای این حوزه جغرافیایی قابل قبول‌تر است. موجودیت و افول فعلی اتحادیه اروپایی را می‌توان در دو عرصه داخلی و خارجی مورد بحث قرار داد که بنا بر شواهد و مستندات «هویت پیشینی» را نفی و «موقعیت پسینی» متفاوت را اثبات می‌کند.

۱ – عرصه داخلی: گسترش اتحادیه اروپایی در طی دو دهه اخیر، ۱۲ کشور جدید را وارد اتحادیه کرده و بعضی دیگر را در آستانه ورود قرار داده است که عمدتا از شرق اروپا با موقعیت متفاوت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هستند. این گسترش حجمی هر چند که به ظاهر اتحادیه اروپایی را بزرگ‌تر و قدرتمندتر کرده است اما در ذات خود گسست و شکاف عمیقی را به لحاظ ساختاری موجب شده است. این گسست ساختاری تا جایی نمود عینی داشته که در آستانه جنگ عراق و اختلاف بعضی از بزرگان اروپایی با آمریکا در این خصوص «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع تندروی آن روز آمریکا برای اولین بار با لفظ «اروپای جدید» در مقابل «اروپای قدیم» از آن یاد کرد. کشورهای تازه پیوسته از آنجا که در عرصه اقتصادی و سیاسی حامل مطالبات متفاوت با روح هم‌گرایانه اروپایی بودند، در کنار تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی بین شرق و غرب این قاره، تضادهای دامنه‌داری را موجب شدند که تا به امروز نیز ادامه دارد. این در حالی بود که به موازات این گسترش و «انبساط کمی»، ساختار اتحادیه به سمت «انقباض کیفی» در مورد وضع قوانین بدون در نظر گرفتن این تفاوت‌ها گام به مرحله اجرایی گذاشته بود. دو موضوعی که هم‌اینک بسیار مهم بوده و به نظر می‌رسد که تلاش‌های گذشته را خنثی و با مشکلات اساسی روبه‌رو کرده است، پول واحد اروپایی و مرزهای واحد اتحادیه اروپایی است. بحران یورو هم‌اینک بحران مالی درون اتحادیه را به بن بست‌های غیرقابل‌حلی سوق داده و بحث فروپاشی یورو هم‌اینک از همه جای قاره به گوش می‌رسد. قانون شینگن نیز که به اتباع اروپایی اجازه می‌دهد که بدون ویزا به کشورهای عضو اتحادیه تردد کرده و برای اشتغال، بسیاری از موانع قبلی را دور بزنند، با هجوم شرقی‌ها به غرب و همچنین مهاجران غیراروپایی وارد شده به خاک یکی از اعضا که بنا بر این قانون از مرز یکی به داخل مرز دیگری حق ترانزیت موقت خواهند داشت، مشکلات خاصی را موجب شده است. چنانچه روزنامه «زود دویچه» فاش کرده است که «هانس پتر فریدریش» وزیر کشور آلمان در نامه به همتای فرانسوی خود پیشنهاد می‌کند «با تغییر قانون شینگن به این دو کشور اجازه داده شود تا هر زمان که لازم دیدند برای یک دوره یک ماهه، مرزهای خود را کنترل و این قانون را تعلیق کنند.» این افول قدرت در شرایطی اتفاق می‌افتد که همزمان با بحران اقتصادی به واسطه اجرای سیاست‌های نئولیبرالیسم اقتصادی هم‌اینک یک جنبش قدرتمند اعتراضی و ضد برنامه‌های «ریاضت اقتصادی» شکل گرفته است که گره کور رکود کنونی را نیز به بحران‌های درون اتحادیه پیوند می‌دهد.

۲ – عرصه خارجی: اتحادیه اروپایی در طول یک دهه اخیر و به‌خصوص تحت تاثیر بحران‌های اقتصادی سال ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱، به شدت درگیر بحران مالی در حوزه یورو بوده است که جدا از تبعات داخلی آن، موقعیت این اتحادیه را در عرصه اقتصاد بین‌المللی به‌خصوص در رقابت با قدرت‌های نوظهور تضعیف کرده است. عدم انطباق منافع سیاسی – اقتصادی این حوزه با روند رو به رشد اقتصادهای نوظهور به میزان زیادی قدرت ساختاری این اتحادیه با رقبای منطقه و بین‌المللی خود را کاهش داده است. رشد سرسام‌آور قدرت‌های رقیب در وضعیت افول قدرت اتحادیه اروپایی در حوزه ژئوپلتیک و عرصه اقتصادی نیز دلیل دیگری است که آینده را برای آنان خاکستری می‌کند.

عکس: Getty Images

سوسیالیست‌ها در «الیزه»

سیدمحمدصادق خرازی

پاریس در جنب‌وجوش است. چمدان‌ها باز و بسته می‌شوند. نزدیک به دو دهه گلیست‌ها حاکم بودند و اینک سوسیالیست‌ها می‌آیند تا در چند ماه آینده سیمای دوایر دولتی تغییرات عمده‌ای پیدا کند. وقتی بیل کلینتون بر بوش پدر فایق آمد، من در آمریکا زندگی می‌کردم. پس از ۱۲سال بود که جمهوریخواهان قدرت را به دموکرات‌ها واگذار کرده بودند. دوره انتقال قدرت با تغییر کامل بازیگران سیستم دیوان‌سالار ایالات متحده روبه‌رو شد و بیش از چهارهزار پست و مسوولیت در واشنگتن جابجا شدند. پایتخت ماند و دربانان و کارشناسان و مدیران رده سوم سیستم سیاسی آمریکا. اینک در پاریس با انتخابات ریاست‌جمهوری و انتقال قدرت مهم‌ترین شخصیت حاکمیت در فرانسه مواجه هستیم. سوسیالیست‌ها پس از ۱۷سال سلطه راست‌های فرانسوی- دو دوره ژاک شیراک و یک دوره نیکلا سارکوزی- پایتخت را فتح کرده‌اند، و هزاران شغل تا سطوح میانی در حال تغییر است.

مشخصه نظام دیوان‌سالار فرانسه، پرنسیب‌هایی است که ژنرال دوگل به مثابه نظم سیاسی و اجتماعی و فهم پیشرفت‌های بشری برای ملت فرانسه به‌عنوان جمهوری پنجم به میراث باقی گذارد. میراثی که تاکنون عامل وحدت و احترام همه طرف‌های سیاسی بوده است. همه کسانی که در جمهوری پنجم ناخدای قدرت در فرانسه بوده‌اند: از خود شارل دوگل تا جرج پمپیدو و ژیسکاردستن و فرانسوا میتران و ژاک شیراک و سارکوزی و از میراث تاریخی و تمدنی و اقتدار و ثبات پیشرفت دم‌زده و داد سر داده‌اند و اینک رییس منتخب جمهوری فرانسوا اولاند در محک آزمون و تجربه باید خود را نشان دهد.

فرانسه فقط پاریس نیست. این جمله همه سیاستمداران فرانسوی غیرپاریسی است به‌ویژه آنکه پنج دوره یعنی دو دوره مرحوم میتران، دو دوره شیراک و یک دوره سارکوزی همه این اعاظم قدرت از اهالی اقلیم پایتخت بوده‌اند. بنابراین فرانسه امروز شاد است و این شادی علل و عوامل مختلفی دارد که مهم‌ترین و بارزترین مشخصه آن این است که قدرت مطلقه رییس‌جمهور فرانسه که بر حسب قانون اساسی قدرت در فرانسه ماهیت رییس‌جمهور محور دارد از اهالی فرانسه است نه از بادی پاریس.

آیا توسعه و پیشرفت همانند دوران میتران با عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه منابع در همه فرانسه محقق خواهد شد یا خیر؟ خاطرات خوش آن ایام از حافظه‌ها خارج و اینک به مطالبه از رییس‌جمهور جدید مبدل شده یا خواهد شد. اعجاز قدرت و برتری مانوری که میتران در شعار و عمل برای مردم فرانسه به‌صورت عام و برای سوسیال‌دموکراسی به‌صورت خاص به میراث باقی گذارد آزادسازی اقتصاد را عملی کرد. واقعیت دوران میتران مفهوم‌سازی شعار و عمل سوسیال‌دموکراسی بود؛ شعاری که قبل از رسیدن به الیزه هم نیوسوسیالیست‌ها و هم میترانیست‌ها با نگاه ابهام و تحقیر از آن گذر کردند.

عملکرد میتران حزب سوسیالیسم را برای قریب به دو دهه تبدیل به قدرت بلامنازع در فرانسه و همچنین نقطه آمال مردم دیگر مناطق اروپا کرد. سوسیالیسم مبتنی بر عملکرد میتران که مکتب میترانیسم را هویت بخشید، آرمان همه احزاب چپ اروپا شد. میتران در شعارهای سنتی و تاریخی خود غرق نشد بلکه به آینده نگریست و با سیاست رشد اقتصادی از مرز شش‌درصد گذر کرد، صنایع فرانسه را از زوال نجات داد و پابه‌پای قدرت‌های صنعتی جهان گام برداشت. دینامیسم و استعداد رشد اقتصادی که از تفکر رییس‌جمهور پارتیزان فرانسه الهام گرفت، مردم و روشنفکران و نخبگان را مقهور اراده آنها کرد و میتران سوسیالیست و پارتیزان ژنده‌پوش را تبدیل به میتران با شیوه و منش پادشاهان و اشراف کرد. اقتدار و قدرت سخنوری ادیبانه از او رییس‌جمهوری الهام‌بخش برای مردم فرانسه پدید آورد. سوال این است که اولاند کدام رییس‌جمهور می‌خواهد باشد؟ او به نیومیترانیسم در حزب تعلق دارد؟ یا آنکه درس خوانده مکتب لیونل ژوسپن یا رقیب هم‌حزبی‌اش فابیوس است؟

جامعه فرانسه جامعه پیچیده به قامت پیچیدگی خود انسان است. جمهوری لاییسیته روزگاری زادگاه کاتولیسم مسیحی و مهم‌ترین پایگاه پاسداری از معارف مذهب و دین کاتولیک مسیحی بود. چه جنگ‌ها و ستیزها و درگیری‌ها و قتل‌عام‌ها که از باب قدرت مذهب و استدلال حقانیت دین صورت نگرفت ولی اینک در بن لاییسیته گرفتار آمده است.

مهم‌ترین اردوگاه فکر فرهنگی و فلسفی و اساس حقوق مدنی انسان غربی به همت تلاش متفکران و فیلسوفان فرانسه بنا نهاده شد. فرانسه زادگاه دموکراسی و فضیلت‌های جامعه مدنی است. اگرچه امروز فرانسه با آن فرانسه که روزگاری مهد فرهنگ لاییسیته بود و یک تنه در مقابل ایسم‌های فرهنگ و تمدن ساکسون‌ها ایستادگی می‌کرد و فرانکوفیل‌ها اندیشه‌های جذاب خود را در مقابله با تسخیر قلب‌ها و آرای بسیاری به رقابت با انگلوساکسون‌ها بر آمده بودند، متفاوت است. فرانسه امروز حیران و نگران فروپاشی هیمنه تاریخی خود با هزاران پرسش بی‌پاسخ در غرقاب تمدن غرب گرفتار آمده است.

به باور من قبل از آنکه بگوییم آقای اولاند برنده انتخابات شد باید بگوییم آقای سارکوزی سقوط کرد. علل و عوامل سقوط سارکوزی خود چند و چون مفصلی را به خود اختصاص می‌دهد و ریشه‌یابی آن زمان‌گیر است. فرانسه شیراک با فرانسه سارکوزی متفاوت بود. شیراک شخصیت سیاسی برجسته و پاسدار استغنا و استقلال فرانسوی بود ولی سارکوزی ذوب در تجلیات آمریکایی‌ها شد و از پاپ کاتولیک‌تر بود و احساس تحقیرشدگی را به مردم فرانسه هدیه کرده بود. اینک باید صریح و بی‌پرده عنوان کرد فرانسوا اولاند وارث ناکارآمدی نظام دیوان‌سالار سارکوزی، هیولاهای سرمایه و ثروت که با حمایت سارکوزی پدید آمدند با سیستمی متفاوت از سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از دوره‌های گذشته روبه‌رو است.

به طنز بود که رییس‌جمهور سارکو هم نخست‌وزیر است و هم وزیر و درواقع یک استبداد بوروکراتیک را به‌وجود آورد و در حالی که سنت سیاسی فرانسه بهره‌گیری از همان نظم جمهوری پنجم بود. تفکرات سارکوزی حتی در خود حزب حاکم شکست‌خورده در انتخابات (اوام پ) پذیرفته شده نبود. سارکوزی نماد مونارشی جمهوری بود، قدرت در محور رییس‌جمهور و با آن آمیخته با تبخیر اخلاقی همراه شده بود. اگر دموکراسی فاقد پشتوانه‌های سنتی خود و نظام دیوان‌سالار مبتنی بر قانون‌گریزی شود و قانون‌سالاری در ظهور گرایشات دموکراتیک افراطی یا دموکراسی توتالیتر خود را عیان می‌کند، بی‌تردید فرانسه سارکوزی با آن فرانسه که تاریخ از خود نشان داده فاصله جدی داشته و دارد. اتفاقا تصمیم و اراده مردم فرانسه در شکست سارکوزی را باید در رویه‌های غیرمتعارف لیبرالیستی وی تحلیل کرد. راست و گلیست‌ها یا همان اتحاد احزاب راست در قالب اوام پ در فرانسه، از هنگامی که سارکوزی از همان روز نخست قدرت را به دست آورد به‌دلیل کیش شخصیت و رفتارهای حذفی رفیق و رقیب، همه انتخابات‌ها را واگذار کرد و برای نخستین بار نه تنها اکثریت سنا بلکه رییس سنا هم از آن سوسیالیست‌ها شد. انتخابات محلی، انتخابات شهرداری‌ها همه و همه با اکثریت سوسیالیست‌ها طی پنج سال قدرت سارکوزی واگذار شدند.

اکنون سخن از فرانسه و فردایی است که در تسخیر قدرت سوسیالیست‌ها خواهد بود و هزاران پرسش در برابر هر ذهن فعال و پویایی وجود دارد که استراتژی سوسیالیسم در قدرت چیست؟ از پیمان و همکاری استراتژیک با آلمان در اروپا تا مناسبات فراآتلانتیکی فرانسه، از نگاه به ناتو تا سپر دفاع موشکی و اختلاف‌ها و همکاری‌ها و رقابت‌های میان اروپا و آمریکا، میان روسیه و اروپا و میان قدرت‌های مهم اقتصادی آینده جهان همانند چین و هند و روسیه و برزیل، از گرفتاری‌ها در خاورمیانه و اوج بیداری اسلامی و فروپاشی پرسرعت دولت‌ها در خاورمیانه تا احیای موقعیت سه کشور تاریخی و مهم خاورمیانه، ایران و ترکیه و مصر، از وضعیت پرمخاطره برخی از سیستم‌های سنتی اعراب نظیر عربستان‌سعودی و کویت و بحرین و اردن تا معادله‌های لاینحل اقتصاد جهانی و رقابت میان دلار و ین و یورو، از مهم‌ترین بحران اقتصادی جهان، بحران اشتغال گرفته تا حقوق بشر و آزادی بیان و بحران تروریسم و موادمخدر، از مهم‌ترین چالش‌های آینده جهان چون بحران محیط‌زیست و آب تا مهاجرت و بسیاری از موضوعات مربوط به امنیت جمعی جهان اعم از عینی و سایبریک همه و همه در کجای مخیله و ذهن حضرات الیزه‌نشین آینده باید بگذرد؟

به‌زعم من تا دوره انتقال قدرت که معمول است منتخب مردم به همراه یاران و همفکران و حتی حزب خود به تدوین استراتژی دوران مسوولیت خود بپردازند، اینک دوران پرهیجان انتخابات سپری شده و آن نوستالژی‌ها و احساسات انتخاباتی باید با عقل مشاطه و مسوولیت‌پذیر جابه‌جا شود. پس هرگونه داوری و اعلام نظر نسبت به سیاست‌ها و استراتژی و تاکتیک تا رسیدن به اهداف چیزی شبیه کف‌خوانی سیاسی است و لاغیر.

اولاند در حالی پا به عرصه رقابت‌های انتخاباتی گذاشت که ۱۷سال قدرت اجرایی در دست جناح راست بوده است. این تغییر می‌تواند به تغییرات کلانی در سیستم مدیریتی فرانسه منجر شود و ممکن است قریب به سه‌هزار نفر در نظام سیاسی و مدیریتی فرانسه جا به جا شوند

آیا رییس‌جمهور فرانسوا اولاند پس از ۱۷سال در پی احیای میراث فرانسوا میتران است؟ سوسیالیست‌هایی که مجددا در فرانسه به قدرت رسیدند با نیک‌نامی می‌مانند یا آنکه این اتفاق در حالی رخ می‌نمایاند که اولاند یکی از ضعیف‌ترین چهره‌های جناح چپ فرانسه تاکنون ارزیابی می‌شود؟ نه مسوولیتی در دولت داشته و نه موقعیتی ملی در کارنامه خود ارایه کره است. چهره‌های معتبر و شناخته‌شده دیگری در میان سوسیالیست‌ها حضور داشتند که به دلایلی از حضور در رقابت انتخاباتی باز ماندند. چهره‌هایی همچون لیونل ژوسپن نخست‌وزیر سابق فرانسه و کسانی مانند آقای فابیوس یا خانم سگولن رویال رقیب نیکلا سارکوزی در انتخابات پیشین ریاست جمهوری به مراتب از فرانسوا اولاند پرسابقه‌تر بودند. با توجه به کارنامه سوابق اولاند شاید اغراق‌آمیز نباشد که او را به‌عنوان ضعیف‌ترین و کم‌تجربه‌ترین چهره سیاسی در میان سوسیالیست‌ها نام ببریم. البته او باید از خود و آرمان‌های سوسیال‌دموکراسی، برنامه و استراتژی‌های منطبق با تحولات جهان امروز و ضرورت‌ها و مقتضیات فرانسه امروز و فردا ارایه دهد.

اولاند در حالی پا به عرصه رقابت‌های انتخاباتی گذاشت که ۱۷سال قدرت اجرایی در دست جناح راست بوده است. این تغییر می‌تواند به تغییرات کلانی در سیستم مدیریتی فرانسه منجر شود و ممکن است قریب به سه‌هزار نفر در نظام سیاسی و مدیریتی فرانسه جا به جا شوند. به هر حال این سال‌ها جناح راست تا عمیق‌ترین لایه‌های مدیریتی و حکومتی نفوذ کرده است و تغییر این وضعیت به راحتی ممکن نیست.

از سوی دیگر انتخابات مجلس ملی تا چند روز آینده برگزار خواهد شد. این اولین بار است که بعد از جمهوری پنجم که سوسیالیست‌ها اکثریت مجلس را در دست دارند، در تمام انتخابات مجلس‌های محلی و استانی سوسیالیست‌ها برنده شده‌اند. به نظر می‌رسد نتیجه انتخابات مجلس ملی نیز به سود سوسیالیست‌ها باشد، چون در حال حاضر فضای اجتماعی به نفع سوسیالیست‌ها است. عملکرد بد سارکوزی و فضایی که سارکوزیسم به وجود آورد، یکی از عناصر موفقیت سوسیالیست‌ها بوده است. این عدم موفقیت سارکوزی بود که باعث پیروزی اولاند شد. حال سوال این است که فرانسه می‌خواهد چه رویه‌ای را در پیش بگیرد؟ سوسیالیست‌ها مواضعی در مورد مناسبات فرانسه با اتحادیه اروپا، مناسبات داخلی یا بحث عدالت اجتماعی و توزیع ثروت اتخاذ کرده‌اند. مهم‌ترین ضربه از روی کار آمدن سوسیالیست‌ها متوجه کارآفرینان و صاحبان سرمایه می‌شود. راست‌های فرانسه به‌طور سنتی به تجمیع سرمایه توجه داشته‌اند. اتفاقی که در زمان سارکوزی رخ داد این بود که او توجه ویژه‌ای به سرمایه‌داری از جنس آمریکایی کرد. سارکوزی تلاش داشت که فرانسه را آمریکاییزه کند. اصلا شعار سارکوزی این بود که در بحث جهانی شدن، عقب‌ماندگی‌های فرانسه را جبران کند و این کشور را آمریکاییزه کند. اگرچه سارکوزی نتوانست در این راه به‌طور کامل موفق شود اما یک توفیق به دست آورد و آن اینکه سرمایه‌داری در کنار سارکوزی رشد کرد. از همین منظر، مهم‌ترین چالش امروز اولاند سیستم سرمایه‌داری موجود در فرانسه است. امروزه اولاند بحث عدالت اجتماعی را مطرح می‌کند در حالی که سارکوزی از بحث بخشودگی مالیاتی حمایت می‌کرد.

در حال حاضر فرانسه ورای مشکلی که با بحران یورو و با پدیده‌های مالی و نظام‌های مبتنی بر شورای اروپا، پارلمان اروپا و مسایل مرتبط با اتحادیه اروپا دارد، مهم‌ترین چالش را در درون مرزهای خود می‌بیند.

چالش دوم اولاند در رابطه با مسایل اجتماعی است. مشاجره‌هایی که حول نظرات سارکوزی یا مارین لوپن رهبری جبهه ملی فرانسه شکل گرفت، هنوز ادامه دارد. مهم‌ترین چالش اولاند بحث مهاجران است. این سوال مطرح است که آیا او می‌خواهد یک سوسیالیست واقعی باشد و فرانسه را به‌عنوان پایگاه و اردوگاه پناهندگان و مهاجران معرفی کند؟

در کنار مسایل و مشکلات داخلی فرانسه، بحث اتحادیه اروپا قرار دارد. تحولاتی که در اروپا در حال شکل‌گیری است، مهم‌ترین چالش جدی در صحنه خارجی اولاند است. فرانسه در سیاست خارجی خود همکاری با آلمان را مدنظر قرار می‌دهد. پایه‌گذار تفکر آلمان‌گرایی در سیاست خارجی فرانسه با توجه به سابقه تاریخی میان دو کشور، شیراک بود. از دوره شیراک به بعد در همه موضوعات اروپا، فرانسه و آلمان در کنار هم قرار داشتند و توانستند یک اتحاد استراتژیک در برابر اروپای جدید برای خود ایجاد کنند. اولاند به مردم اطمینان داده است که این رابطه استراتژیک به هم نخواهد خورد. اینکه اولین سفر خارجی اولاند بعد از رییس‌جمهوری به مقصد آلمان انجام می‌گیرد، نشانه همین توجه است. در حالی که مرکل به طور تلویحی در مصاحبه‌های خود از سارکوزی حمایت کرد.

در کنار این چالش‌ها، شانسی که اولاند در زمینه سیاست خارجی دارد، فرصتی است که در مناسبات با آمریکا با توجه به حضور اوباما در کاخ‌سفید دارد. البته این شانس هفت تا هشت ماه دوام دارد و باید دید نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا چه خواهد شد؟ باید توجه داشت که هرگاه سوسیالیست‌ها در فرانسه روی کار آمده‌اند و دموکرات‌ها در آمریکا بر سر کار بوده‌اند، میان سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها، روابط بسیار خوبی شکل گرفته است. به نظر می‌رسد موضوعات مربوط به سازمان ملل با حضور سوسیالیست‌ها در فرانسه و دموکرات‌ها در آمریکا روان‌تر خواهد شد.

نباید فراموش کرد که سوسیالیست‌ها در مسایل مربوط به فعالیت‌های اتمی و حقوق بشر بسیار جدی هستند. سوسیالیست‌ها در فرانسه نسبت به گلیست‌ها به اسراییل نزدیک‌تر هستند. گرایش سوسیالیست‌ها به ترکیه بیش از حاکمان پیشین فرانسه است. به‌نظر می‌رسد اگر ایران بخواهد با فرانسه همکاری داشته باشد، سوسیالیست‌ها بهترین گزینه هستند. اما برای درک موضوعات مهم ایران و سوسیالیست‌ها باید نگاهی به استراتژی دوره میتران و ژوسپن داشت.

با این همه پیش از هرچیز باید دید و دانست که دکترین سیاست خارجی اولاند چیست؟ اما آنچه می‌توان حدس زد این است که در اروپا، فرانسه سیاست فعالی را در پیش خواهد گرفت و انتخابات آلمان نیز تحت تاثیر فرانسه قرار خواهد گرفت.

روزنه

دموکراسی و چالش‌های اقتصادی اروپا

فرید زکریا/ترجمه: مرجان یشایایی
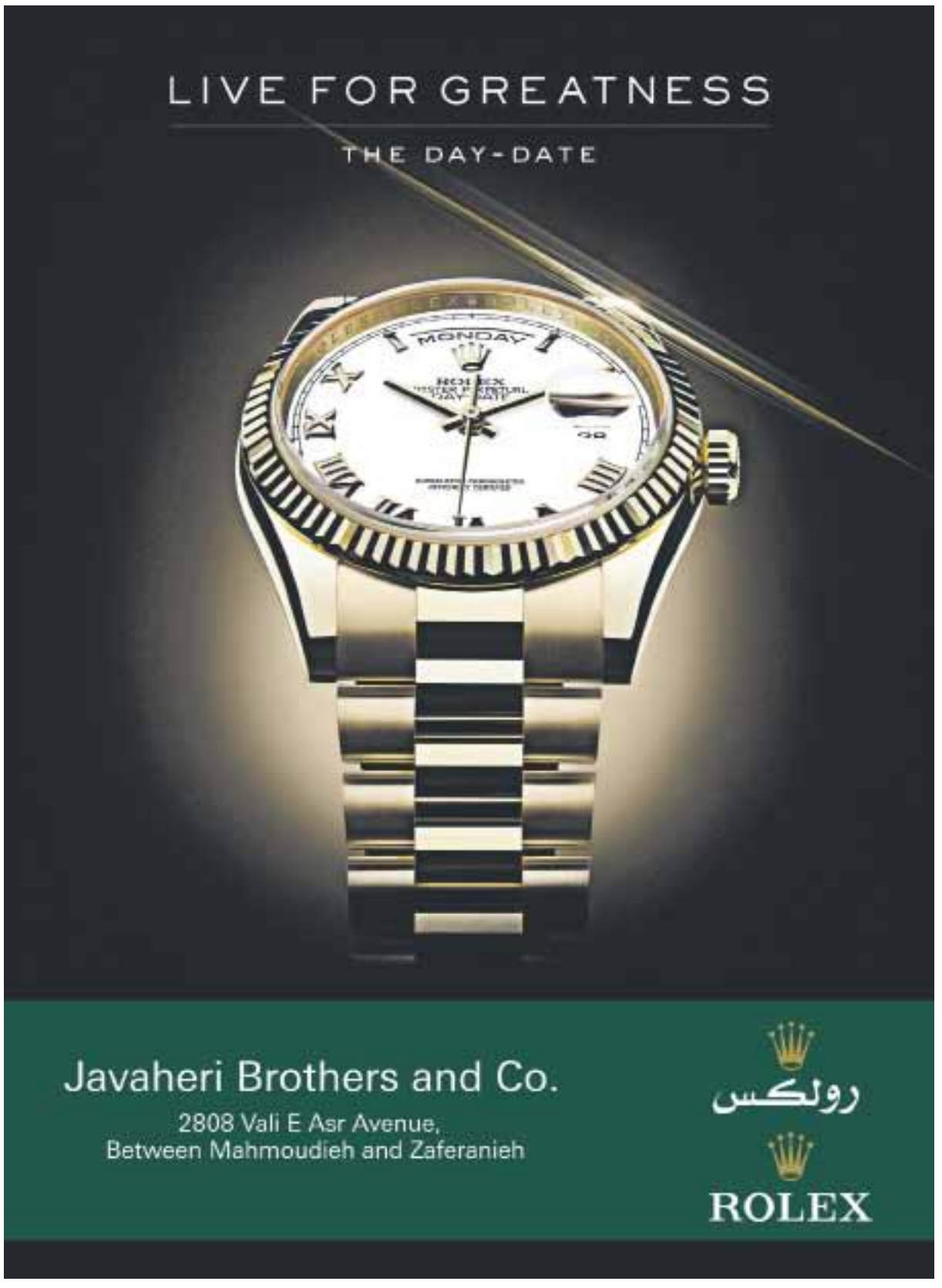
■ اوج گرفتن اعتراض‌های سیاسی و اقتصادی در اروپا نگاه همه را متوجه این قاره کرده است و سقوط تدریجی اروپا بحث‌ها درباره مزیت در پیش گرفتن سیاست ریاضت اقتصادی را دوباره بر سر زبان‌ها انداخته، یعنی همان سیاستی که می‌گوید برای کاهش کسری بودجه باید از هزینه‌ها کم کرد. در صورتی‌که اروپایی‌ها نتوانند سروسامانی به بودجه‌شان دهند، موافقان این نظر پیش خواهند برد، دیگر نمی‌توان وام گرفت و اروپا با کابوسی مالی روبه‌رو خواهد شد. مشکل اینجاست که اگر با شروع بحران اقتصادی دولت هزینه‌ها را کاهش دهد، آهنگ رشد اقتصادی کندتر خواهد شد و بسیاری از کسانی که در استخدام دولت هستند بیکار می‌شوند و مجبورند از کالاها و خدماتی کمتر استفاده کنند. این یعنی مالیات کمتر و کسری بودجه بیشتر. به همین دلیل اقتصاددانانی چون پل کروگمن طرفدار کنار گذاشتن برنامه ریاضت اقتصادی، صرف هزینه بیشتر و سامان دادن به وضعیت بودجه هستند تا زمانی که اوضاع اقتصادی بهبود یابد. از نظر کینزی‌هایی مانند کروگمن مشکل اینجاست که صاحب‌نظران اروپایی به‌خصوص آلمانی‌ها راه غلط اقتصادی را انتخاب کرده‌اند. با توجه به مدت کوتاهی که هفته گذشته در اروپا بودم، می‌دانم که صاحب‌نظران اروپایی به‌خصوص آلمانی‌ها راه دیگری به جز راه فعلی در پیش نخواهند گرفت. هرچند می‌دانند قطع هزینه‌ها آهنگ رشد اقتصاد را آهسته‌تر هم می‌کند. آنان اما برای انتخاب این راه دلایل خود را دارند. به باور صاحب‌نظران اروپایی هیچ‌یک از دولت‌های اروپایی که با مشکل اقتصادی مواجهند، توان سروسامان بخشیدن به بودجه خود تا بهبودی اوضاع اقتصادی را ندارند. آنان می‌گویند قوانین و چارچوب‌های نادرست مالیاتی به همراه کمک‌هزینه‌های سرسام‌آوری که این دولت‌های ناکارآمد به مردم‌شان می‌دهند، دست و پای اقتصاد غیررقابتی این کشورها را بسته است. آلمانی‌ها و اروپای شمالی‌های بسیاری که من با آنها صحبت کردم، معتقدند عاقلانه‌تر آن است که اول هزینه کنند و بعد از هزینه‌ها کم کنند ولی خیلی از آنها به‌خصوص در آلمان فکر می‌کنند (بعدی) وجود نخواهد داشت. واقعیت آن است که دولت‌ها در زمان نامناسب هزینه می‌کنند و در زمان مناسب بیشتر هزینه می‌کنند. به هر حال سیاستمداران غربی در چهار دهه گذشته با وعده درآمد بیشتر، حقوق بازنشستگی بیشتر و حق بیمه بالاتر توانسته‌اند رای بیاورند. اکنون سوال این است که آیا با وعده‌های کمتر هم سیاستمداران می‌توانند انتخاب شوند؟